

New Islamic Civilization on the Ground of Cultural Reform

(Explanation of Civilizational Thoughts of Malik bin Nabi)

Received: 10/05/2022

Accepted: 17/09/2022

Hamid Fazel Ghane*

(253-278)

Malik bin Nabi is a contemporary Muslim thinker from Algeria who, through deep contemplations and thoughts on the current status of Muslim community, has identified and analyzed its most cultural challenge including deep gap in the network of social relations, acquisition of the spirit of accepting exploitation and decline of religious identity under the category of civilization, he regards the mentioned three factors as the causes of the decline of Muslim communities and has proposed his reformative approach for promoting the civilization of the Muslim community in the framework of religious teachings with a cultural approach; by explaining this issue, he tries to attract the attention of Muslim communities to the ways of getting out of this problem. The present paper tries to investigate and explain the process and application of his proposed solution in the framework of a fundamental and pervasive social change which is regarded as true reformation by describing and analyzing the writings of Malik bin Nabi. Malik bin Nabi's suggestion is directing all actions towards restructuring the intellectual and moral life of the individuals in the community; since this cultural renaissance can play the role of an accelerator in the interaction of the three cultural, social, and economic systems and create an appropriate network of interwoven social relations for establishing a dynamic and prosperous civilization.

Keywords: Malik bin Nabi, Civilization, Cultural Reform, Religion, Accepting Exploitation.

* PhD graduate of Muslim Social Science, Bagheral Uloom University, Qom, Iran, Hamidfazel@Gmail.com.



تمدن نوین اسلامی در بستر اصلاح فرهنگی (تبیین اندیشه‌های تمدنی مالک بن نبی)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۱۳

حمید فاضل قانع*

(۲۵۳-۲۷۸)

چکیده

مالک بن نبی اندیشمند مسلمان و معاصر الجزایری است که در پی تأملات ژرف پیرامون وضعیت کنونی جامعه مسلمان، مهم‌ترین چالش‌های فرهنگی آن شامل شکاف عمیق در شبکه روابط اجتماعی، فراگیری روحیه استعمارپذیری و رنگ‌باختن هویت دینی را ذیل مقوله کلان تمدن، شناسایی و تحلیل کرده است؛ وی سه‌گانه یادشده را علل عقب‌ماندگی جوامع مسلمان از کاروان تمدن و پیشرفت دانسته و رهیافت اصلاحی خود را نیز برای اعتلای تمدنی جامعه مسلمان در چهارچوب آموزه‌های دینی و با رویکردی فرهنگی ارائه کرده است؛ او با تبیین وضع موجود می‌کوشد تا توجه جوامع مسلمان را به راه‌های برون‌رفت از این نابسامانی جلب نماید. نوشتار پیش‌رو در تلاش است تا با توصیف و تحلیل نوشته‌های مالک بن نبی، فرایند و چگونگی راهکار پیشنهادی او در قالب یک دگرگونی فراگیر و بنیادین اجتماعی را، که اصلاحی حقیقی به‌شمار می‌رود، بررسی و تبیین نماید.

توصیه مالک بن نبی جهت‌دهی تمام اقدامات به سوی تجدید ساختار حیات فکری و اخلاقی افراد جامعه است؛ چراکه این نوزایی فرهنگی می‌تواند نقش یک شتاب‌دهنده در تعامل سه نظام فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی را ایفا نموده و شبکه‌ای مناسب از روابط درهم‌تنیده اجتماعی را برای برپایی تمدنی پویا و بالنده پدید آورد.

واژگان کلیدی: مالک بن نبی، تمدن، اصلاح فرهنگی، دین، استعمارپذیری

۱. مقدمه

ورود جوامع اسلامی به دوران رکود یا افول تمدنی، تکاپو و تلاش بسیاری از اندیشمندان مسلمان را برای برون رفت از این وضعیت در پی داشته، و مواجهه با مدرنیته و تمدن غربی، به این تلاش‌ها سرعت و شتاب بیشتری بخشیده است. در این راستا، موج «بیداری اسلامی» که از آغاز پانزدهمین سده برآمدن خورشید اسلام، بسیاری از کشورهای مسلمان را دربر گرفته و در چهار دهه گذشته منطقه خاور میانه را به کانون دگرگونی‌های اجتماعی تبدیل کرده است، حاصل خردورزی و ایفای مسئولیت‌های اجتماعی توسط اندیشمندان بزرگ مسلمان در دو سده اخیر است که با هدف بازخوانی و بازشناسی آموزه‌های اصیل اسلامی و بازگرداندن جامعه مسلمان به دوران عظمت و شکوه تمدنی صورت گرفته است. بیشتر این تلاش‌های فکری و الگوپردازی‌ها اگرچه در قالب سه راهبرد انقلاب، اصلاح و احیاء قابل تفکیک اند، ولی ویژگی مشترک این رویکردهای سه‌گانه، توجه ویژه صاحبان و طرف‌داران آن‌ها به اصلاح فرهنگی است؛ به گونه‌ای که حتی در رویکرد انقلاب یا نهضت نیز آنچه بیش از همه مطمح‌نظر بوده، دگرگونی‌های فرهنگی اجتماعی در سطح جامعه اسلامی است؛ براین پایه، تلاش‌های احیاگرانه امام خمینی علیه السلام موفق‌ترین اقدام در این زمینه به‌شمار می‌رود که نهایتاً به معرفی و برپایی یک نظام اجتماعی دین‌مدار و روزآمد انجامید؛ ولی توجه اندیشمندان عرب نیز به مقوله اصلاح و دگرگونی فرهنگی کاملاً برجسته بوده، و می‌توان آن را نقطه اشتراک همه گفتمان‌های فرهنگی و سیاسی معاصر به‌شمار آورد (زکی میلاد، ۲۰۰۷: ۱۷۲)؛ در این میان، مالک بن نبی (۱۹۰۵-۱۹۷۳م) یکی از مهم‌ترین اندیشمندان معاصر به‌شمار می‌رود که رویکرد اصلاح فرهنگی در اندیشه‌ورزی‌های تمدنی او از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

این اندیشمند مسلمان الجزایری برپایه علایق شخصی خود، مدتی طولانی به مطالعه گسترده‌ای در زمینه علوم اسلامی و همچنین، درباره وضعیت موجود جهان اسلام پرداخته است. مسئله‌یابی بن نبی درباره جهان اسلام به شناخت «ضعف تمدنی» مسلمانان انجامید و راهکار او نیز با رویکرد «اصلاح فرهنگی» ارائه شد.

مالک بن نبی مجموعه‌آثاری بالغ بر بیست جلد کتاب با عنوان عام مشکلات الحضارة به‌رشته‌تحریر درآورد و کوشید تا به تبیین وضع کنونی پرداخته و توجه جوامع مسلمان را به راه‌های برون‌رفت از آن جلب نماید؛ بسیاری از آثار او بارها در دمشق و قاهره انتشار یافته و حجم متراکم کتاب‌ها، مقاله‌ها و پایان‌نامه‌هایی که اندیشه وی را به‌بوته نقد سپرده‌اند گویای توجه جدی اندیشمندان جهان عرب به آثار و اندیشه اصلاحی اوست.

در حوزه مباحث تمدن نوین اسلامی، دیدگاه و تحلیل بن‌نبی از ساختار نظری قوی و دقت و جامعیت بالایی برخوردار بوده و به‌ویژه تمرکز و تأکید وی بر مقوله اصلاح فرهنگی، به نگاه و تحلیل او تازگی و یگانگی ویژه‌ای بخشیده است.

به‌رغم آنچه گفته شد از مجموعه متکثر آثار او تنها شمار اندکی به زبان فارسی برگردانده شده و مقالات انگشت‌شماری پیرامون اندیشه او در محافل و مراکز علمی فارسی‌زبان نوشته شده است؛ در مجموعه پژوهش‌های انجام شده نیز گفتمان اصلاح فرهنگی که کلیدواژه اندیشه‌های تمدنی بن‌نبی است از توجه کافی و لازم برخوردار نبوده است.

براین‌پایه، پژوهش حاضر می‌کوشد تا پس از مروری کوتاه بر زمینه‌های معرفتی و اجتماعی شکل‌گیری اندیشه بن‌نبی، گفتمان اصلاح فرهنگی جامعه مسلمان را به‌عنوان محور تحلیل‌ها و اندیشه‌ورزی مالک بن‌نبی در راستای هدف تمدن‌سازی نوین اسلامی مورد بررسی قرار دهد.

۲. فرهنگ، خاستگاه تمدن

تأملات و اندیشه‌های مالک بن‌نبی اگرچه در قالب کلان‌پروژه تمدن شکل گرفته است، اما مطالعه آثار گوناگون او نشان می‌دهد که رویکرد اصلی وی در این اندیشه‌ورزی‌ها، رویکردی فرهنگی بوده و تمدن را همواره ذیل فرهنگ بررسی کرده است. او در کتاب مشكلة الثقافة که گفتارهایی دامن‌گستر را درباره فرهنگ جامعه مسلمان مطرح نموده، با صراحت اعلام می‌کند که: «هرگونه اندیشه‌ورزی پیرامون تمدن، در ذات خود نوعی اندیشیدن درباره فرهنگ است؛ و تمدن درواقع چیزی نیست جز جلوه‌های ظاهر شده ارزش‌های فرهنگی» (بن‌نبی، ۲۰۰۳م: ۱۰۱). برای تبیین این دیدگاه بنیادین بن‌نبی، نیازمند

آن هستیم که نسبت فرهنگ و تمدن را به عنوان چهارچوب نظری این نوشتار تبیین نماییم. واژگان تمدن و فرهنگ، از حیث مفهوم دارای هم‌پوشانی بوده و در موارد زیادی این دو واژه به جای یکدیگر به کار رفته‌اند؛ حتی در برخی از تعریف‌های علمی ارائه شده از سوی انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان نیز این دو اصطلاح به یک معنا کاربرد داشته‌اند (حلبی، ۱۳۸۲: ۱۷)؛ این اگرچه گویای پیوند جداناپذیر فرهنگ و تمدن است، ولی حقیقت آن است که فرهنگ و تمدن دارای معنای یکسان نبوده و مراحل متفاوتی را در جامعه بشری بازنمایی می‌کنند؛ درواقع، هیچ جامعه انسانی را نمی‌توان بدون فرهنگ دانست؛ ولی اصولاً تمدن از زمانی برای یک جامعه بشری قابل تصور است که افراد آن جامعه، مراحل متعددی از زندگی ابتدایی را پشت سر گذاشته باشند و فرهنگ آن جامعه شکلی پیچیده‌تر با ویژگی‌های متعدد قابل رؤیت داشته (شایان‌مهر، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۷۹) و از نظر کیفی دارای عناصر عالی‌تری باشد (ساروخانی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۷۶)؛ بدین ترتیب، هنگامی که فرهنگ یک جامعه بشری متراکم گردیده و تجربه‌های مادی و معنوی آن به سطحی خاص و پذیرفتنی برسد، در ابعاد گوناگون خود به نوعی از ظهور و بروز دست می‌یابد که می‌توان این جلوه و نمود عینی و خارجی را تمدن نامید؛ ازاین‌رو فرهنگ، همچون روح و چهارچوبی است که زمینه ایجاد تمدن را فراهم می‌سازد، و به همین دلیل، می‌توان فرهنگ را خاستگاه تمدن نامید.

از مجموعه تعریف‌های گوناگون فرهنگ که از سوی مردم‌شناسان، انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان ارائه شده است (پهلوان، ۱۳۸۲: ۴۸؛ گولد و کولب، ۱۳۸۴: ۶۳۱؛ گیدنز، ۱۳۸۱: ۵۶) می‌توان دریافت که فرهنگ به مثابه ویژگی نوع انسان، در تکوین هویت و شخصیت او نقشی بنیادین داشته و حتی آنچه از راه وراثت زیستی او را همراهی می‌کند در معانی و ارزش‌های اجتماعی خاص ظهور و بروز می‌یابد (آشوری، ۱۳۸۱: ۱۰۹)؛ بدین ترتیب هر انسانی که در جامعه‌ای خاص و فرهنگی ویژه رشد می‌کند، واجد چیزی خواهد شد که در جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی از آن به «هویت فرهنگی» یاد می‌شود و همین هویت است که در گرایش‌های فکری و جهت‌گیری‌های رفتاری او دارای نقشی بی‌بدیل است (بن‌نبی، ۲۰۰۳: ۴۲-۴۳).

زمانی که اعضای جامعه انسانی گام در راه رشد و تعالی فرهنگ می‌نهند، پاسخ‌گویی به نیازهای خود در هر دو بعد جسمانی و روحانی مورد توجه قرار گرفته و می‌کوشد تا نیازهای خود را در هر دو عرصه با جدیت برآورده سازند؛ رهاورد این تلاش جمعی و همه‌جانبه در طی چندین نسل، تراکم و توسعه دستاوردها در قالب تمدن است؛ بنابراین، تمدن را می‌توان «مرحله توسعه خارجی و نمود عینی دستاوردها و تجربه‌های مادی و معنوی جامعه انسانی در یک بازه زمانی گسترده» دانست (فاضل قانع، ۱۳۹۴: ۳۸). براین پایه، تمدن، صورت به‌هم‌پیوسته‌ای است که با وجود تفاوت‌های ظاهری، در فرهنگ جامعه به یگانگی و ثبات می‌رسد و این فرهنگ است که به تمامی اجزا فرمان می‌دهد و به مثابه روحی، امکان استمرار حیات را برای جسم و تمدن فراهم می‌کند (بن‌نبی، ۲۰۰۳: ۷۷).

فرهنگ یک جامعه، به‌عنوان خاستگاه تمدن، ریشه در معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی آن جامعه داشته و باورها و ارزش‌های اجتماعی را شکل می‌دهد (بن‌نبی، ۲۰۰۳: ۷۳-۷۴). برای درک و شناخت حقیقت فرهنگ، ما نیازمند شناخت هدف انسان و همچنین نوع روابط او با طبیعت، ماورای طبیعت، خویش‌شن و دیگر انسان‌ها هستیم؛ پس همان‌گونه که جوهر تمدن را فرهنگ و شاخص‌های آن تشکیل می‌دهد، فرهنگ نیز از عوامل گوناگونی متأثر است که این عوامل نیز به سهم خود، روابط انسان را تعریف می‌کند.

واقعیت تاریخی نشان می‌دهد که در این زمینه، دین و آموزه‌های وحیانی از نقشی اثرگذار و جایگاهی مهم برخوردار است (بن‌نبی، ۲۰۰۳: ۷۹)؛ دین به‌مثابه نوعی از هدایت الهی، دگرگونی و اثرات ژرف و گسترده‌ای را در اندیشه و روح انسان‌ها پدید می‌آورد؛ در پرتو این دگرگونی که نظام شناخت‌ها و باورها، ارزش‌ها و گرایش‌ها، رفتارها و کردارهای انسان را دربر می‌گیرد، استعدادهای درونی و فطری بشر شکوفا شده و در مسیری خاص هدایت می‌شود؛ بدین ترتیب می‌توان پذیرفت که آموزه‌های دینی از راه ارتقا و بهبود اندوخته‌های مادی و معنوی بشر، به ویژه جهت‌دهی خاص به این اندوخته‌ها، در ایجاد تمدن نیز اثرگذار است.

دین اسلام تنها دین آسمانی است که ریشه‌ها و بنیان آموزه‌های آن در چهارچوب قرآن کریم، از هرگونه آسیب و تحریفی مصون مانده است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ

لَحَافِظُونَ» (حجر: ۹)؛ همچنان که پاسخ‌گوی تمام شئون تکاملی بشر بوده: «...وَنَزَّلْنَا عَلَیْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَیْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ» (نحل: ۸۹) و در پرتو آموزه‌های مترقی خود، سعادت آدمی و اجتماع انسانی را در همه شئون فردی، اجتماعی و تاریخی تضمین کرده است: «...فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (بقره: ۳۸).

درواقع، محدود نکردن دین به فهم زمانی خاص، باور به تکامل پدیده فرهنگ بشری و سهمیم بودن اراده انسان‌ها در آن، و نیز تبیین درست ارتباط میان فرهنگ متغیر و دین ثابت، ما را به این دیدگاه رهنمون می‌شود که دین و آموزه‌های وحیانی آن می‌تواند منشأ شکل‌گیری تمدنی پویا و بالنده باشد.

مسیر اثرگذاری دین در ایجاد تمدن، خود می‌تواند به سه مرحله یا سه لایه مشخص و متمایز: بینش، گرایش و کنش تقسیم شود:

سطح بینش، مجموعه به‌هم‌پیوسته‌ای از شناخت‌ها و باورها را دربر می‌گیرد که شالوده فعالیت‌های بشر در گستره اندیشه است و از تصورها، آموزه‌ها و شیوه‌های استدلالی درباره تفسیر انسان، جهان، زندگی و چگونگی رابطه انسان با طبیعت و ماورای آن پدید می‌آید.

در مرحله گرایش، آموزه‌هایی مانند ارزش‌ها، اخلاق و حقوق به‌معنای عام آن، میان مقولاتی مانند خوب و بد، شایسته و ناشایست، و مطلوب و نامطلوب مرزبندی می‌کند. در این مرحله، انسان‌ها می‌آموزند که به چه چیزهایی اهتمام داشته، و از چه چیزهایی احتراز کنند.

در آخرین سطح، نظام کنش قرار دارد و از آموخته‌ها و اندوخته‌هایی تشکیل شده که هماهنگی رفتار آدمی با کنش‌های دیگران را ممکن می‌سازد. در این قلمرو، گزاره‌های دولایه پیشینی بینش و گرایش امکان ظهور و بروز می‌یابد، و با توجه به آن‌ها آموزه‌های عملی و فنون رفتاری انسان شکل گرفته و ترسیم می‌شود.

۳. چالش‌های فرهنگی جهان اسلام

مالک بن نبی همچون بیشتر مصلحان اجتماعی، کار خود را در زمینه اصلاح و دگرگونی اجتماعی، با مشاهده بی‌نظمی در جامعه آغاز نمود؛ وجود بی‌نظمی، گویای ناهنجاری‌هایی است که نیازمند توضیح بوده و هم عقل و هم احساس را به حرکت وا

می‌دارد؛ بنابراین، نخستین مسئله، شناسایی مشکل جامعه است؛ هنگامی که مصلح اجتماعی وضعیتی را نامطلوب تشخیص داد، منطق مشاهده حکم می‌کند که زمینه و بستر پدیداری آن نیز بررسی گردد؛ بدین ترتیب، مصلح اجتماعی در پی ریشه‌یابی مشکل می‌کوشد تا دلایل و انگیزه‌های شکل‌گیری این بی‌نظمی اجتماعی را تبیین کند؛ در پایان و برپایه وضعیت مطلوب و ایدئالی که اندیشمند در ذهن خود دارد، راه‌حل پیشنهادی خود را ارائه می‌کند.

در این راستا، تلاش‌های مالک بن‌نبی برای احیای بینش اصیل اسلامی و بررسی مشکلات تمدنی جامعه مسلمان - چه از نظر موضوع‌هایی که به آن‌ها پرداخته و چه از نظر روش‌شناسی - اقدامی شایان توجه می‌باشد.

این نکته نیز دارای اهمیت است که بن‌نبی خود در دوران اوج‌یابی چالش‌های فرهنگی در جهان اسلام زیسته است؛ ولی زمینه‌های فردی و اجتماعی گوناگونی او را یاری کرد تا از امواج متلاطم و خروشان این دوران به سلامت گذشته و چشم‌انداز اندیشه‌اش برتر و فراتر از بسیاری از همگنان وی باشد.^۱ او همان گونه که در کتاب خاطرات خود، مذکرات شاهد للقرن^۲، به تفصیل بیان کرده است، دوران کودکی، نوجوانی و آغاز جوانی خود را در زادگاه خویش با تعلق خاطر فراوان به آموزه‌های دینی سپری نمود؛ همچنان که به اقتضای طبیعت جامعه مسلمانان شمال آفریقا در پیوندی تنگاتنگ با مشرب‌ها و مکاتب صوفیه بوده است؛

۱. مالک بن‌نبی در خاطرات خود افزون بر یادآوری استادانی که اندیشه دینی او را شکل داده‌اند به نقش اثرگذار دو کتاب اشاره می‌کند: رسالة التوحید اثر محمد عبده، و الافلاس المعنوی للسياسة الغربية فی الشرق از احمد رضا. بن‌نبی خود در عصری که استادان مدرسه فرانسوی اندیشه‌های برآمده از مبانی دکارتی را به او القا می‌کردند (بن‌نبی، ۱۹۹۳م: ۶۵) تحول فکری خویش را مدیون این دو نویسنده می‌داند که شکوه تمدن اسلامی را در دوران فراز آن، و نابسامانی اجتماعی کنونی در جامعه اسلامی را به روشنی ترسیم نموده است (همان). در این راستا، مطالعات گسترده و تأملات ژرف مالک بن‌نبی در نهایت او را به اینجا رسانید که باید اسلام را بار دیگر شناخت (همان: ۹۱) و باتوجه به این پیشینه است که برخی از پژوهشگران، مالک بن‌نبی را در رویکرد اصلاحی مبتنی بر سنت و آموزه‌های اصیل اسلامی، هم‌تراز اقبال لاهوری و محمد رشیدرضا معرفی کرده‌اند، و بعضی دیگر او را واجد ایمان غزالی و جامعیت ابن‌خلدون (جدعان، ۱۹۸۸م: ۶۰۳ - ۶۰۴) و برخوردار از اندیشه‌هایی بسیار ژرف و اثرگذار در جهان اسلام دانسته‌اند (حنفی، ۱۹۹۸م: ۴۳۱).

وی مدتی را نیز به آشنایی با افکار عبدالحمید بن بادیس (۱۸۸۹ - ۱۹۴۰م) و طرفداری از آن گذرانده است^۱ (بن نبی، ۱۹۹۳م: ۱۵ - ۱۸۰)؛ آشنایی بن نبی با اندیشه‌های بن بادیس از آن جهت دارای اهمیت است که در سال‌هایی که بن نبی شاهد اشتغال میهن خود به دست استعمارگران غربی بود، بن بادیس به عنوان پدر معنوی انقلاب الجزایر، با تکیه بر آموزه‌های دینی، نقش اثرگذاری در مبارزه فرهنگی علیه متجاوزان غربی داشت.

بن نبی سال‌های میانی عمر خود را در کشور فرانسه سپری کرد و از بیست و پنج سالگی تا پنجاه سالگی را در آنجا به سر برد؛ این هجرت و همچنین اشتغال‌هایی فنی و مهندسی، نه تنها او را به فراموشی سرزمین اسلامی خود نکشاند، بلکه با حضور مستقیم در بستر و زمینه تمدن غربی، مجال و انگیزه بیشتری برای مطالعه و بررسی وضعیت فرهنگی و تمدنی جامعه مسلمان برای او فراهم گردید.

او در خاطرات خود به دیدارش با لویی ماسینیون، اسلام‌شناس پرآوازه فرانسوی، ملاقات با مهماتما گاندی در سال ۱۹۳۲ میلادی (همان: ۲۴۱-۲۴۴) و همچنین دیدار با هیئت‌های الأزهر مصر و شیخ محمد عبدالله دزاز (همان: ۳۵۸-۳۵۹) در فرانسه اشاره کرده است. مجموع این ملاقات‌ها، و انگیزه و علاقه بن نبی به آن‌ها نشان‌دهنده جدیت او در پیگیری خط فکری خویش پیرامون مطالعه وضعیت فرهنگی جامعه مسلمان و جایگاه آن در جهان است.

بررسی آثار نوشتاری بن نبی نشان می‌دهد که وی در کنار رویکرد اصلاحی، نگاهی روشمند به مهم‌ترین مسائل جامعه اسلامی داشته و در ریشه‌یابی بحران فکری امت اسلامی، کانون درد، یعنی ساختار روش‌شناختی و معرفت‌شناختی جامعه مسلمان را به‌خوبی شناسایی کرده بود؛ در این چهارچوب، می‌توان چالش‌های بنیادین و مهم فرهنگی در جامعه مسلمان را از بررسی سه کلیدواژه اصلی در مباحث مالک بن نبی، یعنی گسستگی شبکه روابط اجتماعی، گستردگی روحیه استعمارپذیری و دور افتادگی از اصالت و هویت دینی، به دست آورد.

۱. ابن بادیس از رهبران جمعیت علمای الجزایری بود که گویای برخی تفکرات اخوانی بن نبی متأثر از او بوده است.

۳-۱. گسستگی شبکه روابط اجتماعی

بن نبی در کتاب میلاد مجتمع با تحلیل اجتماعی مبسوطی، اهمیت تحول افراد گسسته از یکدیگر به اشخاص پیوند خورده در اجتماع را مورد بررسی قرار داده است؛ او با برجسته سازی بعد اجتماعی انسان ها بر این باور است که تغییر و تحول اجتماعی و تشکیل یک تمدن، هنگامی ممکن می گردد که انسان در پرتو اندیشه، از یک فرد به یک «شخص» تبدیل شود؛ منظور وی از شخص، انسانی است که از بعد فردی خود فراتر رفته و در برابر دیگر افراد بشر احساس مسئولیت نماید، و این سرآغازی خواهد بود برای تحکیم روابط اجتماعی (بن نبی، ۲۰۰۲: ۳۱)؛ مجموعه این اشخاص پیوندخورده با یکدیگر «شبکه روابط اجتماعی» را پدید می آورد؛ همچنان که مصداق عینی و خارجی این مفهوم از نگاه او، شرط لازم برای شکل گیری یک تمدن به شمار می رود.

بن نبی در توضیح مفهوم شبکه روابط اجتماعی، آن را ترکیبی از سه جهان می داند: جهان اشخاص، جهان اندیشه ها و جهان اشیاء (همان: ۲۷)؛ این جهان های سه گانه با یکدیگر همکاری متقابل داشته و شکل خاص آن برپایه نمونه های ایدئولوژیک، از جهان افکار و اندیشه ها به دست می آید و اجرای آن با ابزاری از جهان اشیا و پدیده ها تحقق یافته، و هدف آن را جهان اشخاص معین می کند (سحمرانی، ۱۳۶۹: ۲۰۰).

بن نبی مهم ترین عنصر ترکیب پیش گفته را که نقشی محوری نسبت به دیگر اجزای ترکیبی در شبکه روابط اجتماعی دارد، جهان اندیشه ها و افکار دانسته و بر این باور است که جامعه با بهره مندی از اندیشه های پویا و بالنده می تواند حتی در بدترین وضعیت، جهان اشیا و پدیده های مادی خود را بازسازی کند؛ ولی چنانچه جهان اندیشه آسیب ببیند، بنیان محکم ترین جهان اشیاء نیز دیر یا زود فرو می ریزد؛ به همین دلیل، وی سرمایه اصلی یک جامعه را اندیشه های آن جامعه می داند، نه ثروت و مظاهر مادی تمدن؛ او در این باره به جامعه آلمان اشاره می کند که هرچند در خلال جنگ جهانی دوم تقریباً جهان اشیا خود را به صورت کامل از دست داد، ولی به یاری جهان اندیشه خود توانست با سرعت، هرآنچه را از کف داده بود، به دست آورده و بازسازی نماید (بن نبی، ۲۰۰۲م: ۳۴).

در رابطه با مفهوم شبکه روابط اجتماعی، بن نبی به یک ناهنجاری اجتماعی نیز اشاره می‌کند که می‌تواند عامل اصلی افول تمدن و نهایتاً سقوط آن باشد (همان: ۴۲)، از نظر وی، همان‌گونه که شکل‌گیری شبکه روابط اجتماعی، برآیند تبدیل افراد به اشخاص اجتماعی است، اگر این اشخاص در یک فرایند معکوس، نسبت به مسئولیت‌های اجتماعی خود بی‌توجهی کرده و با آسیب‌رساندن به جهان اندیشه‌ها پیوند اجتماعی خود را بگسلند، پیامد آن بروز و ظهور یک بیماری اجتماعی خواهد بود؛ به دیگر سخن، وی ریشه بیماری اجتماعی را در جهان اشخاص جستجو می‌کند و معتقد است که روابط فاسد در جهان اشخاص، پیامدهای سریع و نامناسبی را بر جهان اندیشه‌ها و جهان اشیا تحمیل خواهد نمود و با ورود مفاسد در جهان اشخاص، بیماری‌های آن در جامعه شایع شده و سقوط تمدنی آغاز می‌گردد (همان: ۴۵).

با تکیه بر مفهوم شبکه روابط اجتماعی، بن نبی می‌کوشد تا چرخه تمدنی جامعه اسلامی را تبیین کند؛ در این چرخه، ظهور یک اندیشه دینی، عناصر تمدن را به هم می‌آمیزد، انرژی حیاتی افراد را سامان می‌دهد و در میان آنان پویایی و نشاط برمی‌انگیزد؛ به گونه‌ای که فرد در این مرحله روبه‌رشد آغازین، از چیرگی غریزه، رها شده و تسلیم هیمنه روح می‌شود؛ در این مرحله، شبکه روابط اجتماعی به اوج تراکم خود می‌رسد و جامعه به بنایی پایدار تبدیل می‌شود که همه اجزا به استحکام و صلابت آن یاری می‌رسانند (همان: ۷۰)؛ برپایه این دیدگاه، در مرحله آغازین تمدن و در پرتو نظام والای اخلاقی برآمده از آن، کنش‌ها و غرایز فردی کاملاً مهار شده، و جامعه، تابع شبکه نیرومندی از روابط اجتماعی می‌شود؛ تمامی اجزای جامعه با ندای «روح» و در سکوت «غریزه»، همچون «بنیان مرصوص» حرکت صعودی سریعی را آغاز کرده و اوج می‌گیرد. بن نبی این مرحله را در تاریخ تمدن اسلامی بر دوره آغاز نزول وحی تا واقعه صفین در سال ۳۸ هجری منطبق نموده و معتقد است که با ورود معاویه به صحنه معادلات، توازن میان روح و زمان از میان رفت (همان: ۵۲).

با ظهور و بروز مشکلات مادی و بایسته‌های نوین، مرحله بعدی تمدن آغاز می‌شود. در پی گسترش کمی جامعه نوساخته، نقطه عطفی در تمدن ایجاد می‌شود که طی آن تسلط

مطلق روح بر غریزه از میان می‌رود و دوران توسعه عقلی تمدن فرا می‌رسد. این نقطه عطف در تمدن اسلامی، مقارن با دوره اموی و عباسی است؛ بن‌نبی در این باره می‌نویسد:

این مرحله، مرحله عقل است، اما این عقل نمی‌تواند موجب تسلط روح بر غریزه‌ها شود؛ در این هنگام، غرایز آرام‌آرام از محدودیت‌ها رها می‌شوند؛ این امر در عصر بنی‌امیه مشهود است؛ زیرا روح در این عصر، تسلط خود را بر غرایز ازدست داد و جامعه نیز از زیر فشار بردن افراد، دست شست. البته، طبیعی است که غرایز، یک‌باره آزاد نمی‌شوند، بلکه به تناسب کاسته شدن سیطره روح، رها می‌گردند (همان: ۱۰۳).

غرایز رفته‌رفته از بندها آزاد شده و به نسبتی که روح تأثیر خود را ازدست می‌دهد، جامعه نیز از تنظیم رفتار افراد و مهار امیال فردی ناتوان می‌شود؛ البته، علوم و فنون به روند گسترش خود ادامه داده و با تکیه بر اثرهای باقی‌مانده از دوران سیطره روح، تا اندازه بسیاری رشد می‌یابند.

بن‌نبی مرحله پیش‌گفته را انحرافی بزرگ از خط تمدن اصیل می‌داند؛ زیرا بن‌مایه‌های شکل‌گیری تمدن و توازن میان روح و عقل سست می‌شود (همان: ۲۹-۳۱)؛ در این حالت، جامعه نمی‌تواند از تمام توان خود بهره بگیرد، و رفته‌رفته غریزه از چیرگی روح آزاد شده و سرنوشت فرد را به دست می‌گیرد؛ بدین ترتیب، اثرگذاری اجتماعی تفکر دینی کاهش می‌یابد و هرچند تمدن همچنان به اوج خود می‌رسد و علوم و فنون، شکوفا می‌گردند، ولی در درون این تمدن، یک بیماری اجتماعی آغاز گردیده که البته آثار محسوس آن هنوز بروز نکرده است. مهم‌ترین ویژگی این مرحله، آن است که غرایز آرام‌آرام چیرگی خود را بر جامعه و فرد باز می‌یابد.

در مرحله بعد، دوران سوم تمدن، یعنی دوره انحطاط و انحلال آغاز می‌شود؛ در این مرحله، اندیشه دینی، کارکرد اجتماعی خود را ازدست داده و همه چیز به‌سوی جامعه ازهم‌پاشیده باز می‌گردد؛ بدین ترتیب شبکه روابط اجتماعی با تجزیه جامعه به واحدهای بدون ارتباط، از میان می‌رود (همان: ۶۹) و درنهایت، چرخه تمدن پایان می‌پذیرد.

تمدن ازهم‌گسیخته زمانی که وارد سومین مرحله از چرخه خود می‌شود، کاملاً گرفتار غرایز است و می‌توان آن را مرحله غریزه‌ناמיד؛ در این مرحله، اندیشه دینی، که از نظر

بن‌نبی ترکیب‌کننده عناصر تمدن بود، دیگر نمی‌تواند وظیفه اجتماعی خود را ایفا کند؛ بنابراین شبکه روابط اجتماعی، فرو ریخته و اخلاق افراد جامعه به سبب خشکیدن ذخایر روحی و عقلی به تباهی کشیده می‌شود (همان: ۷۰).

مالک بن‌نبی با ترسیم این خط‌سیر و تبیین این چرخه، به ایده اصلی خود نزدیک می‌شود؛ انسانی که در نتیجه بروز اختلال در توان روحی و معنوی خود، ارزش اجتماعی خویش را از دست می‌دهد، تنها برای منافع فردی خویش تلاش می‌کند؛ در این حالت، فردگرایی بر جامعه مستولی شده و با گسستگی شبکه روابط اجتماعی، موقعیت استعمارپذیری پدیدار می‌شود؛ این مرحله از تمدن اسلامی مطابق است با سالهای پایانی عصر عباسی و دوران پس از آن تا زمان ابن‌خلدون (۷۳۲-۸۰۸ق)، و نیز دوران پس از سلسلهٔ موحدون^۱ در مغرب اسلامی؛ به‌همین دلیل، مالک بن‌نبی انسان این مرحله را، شاید با بهره‌جستن از ایهام، «انسان پس از موحدون» می‌نامد (جدعان، ۱۹۸۸م: ۴۲۱ - ۴۲۲). انسان پس از موحدون، از اصطلاحاتی است که بن‌نبی فراوان به‌کار برده و با کاربرد از آن به وضعیت حاکم بر جامعه مسلمان در طول چندین سده اخیر اشاره دارد که تمدن پیشین از آن رخت بر بسته و تا کنون به وضعیت امیدوار کننده‌ای برای دستیابی به تمدنی نوین نرسیده است.

۳-۲. گسترده‌ی روحیهٔ استعمارپذیری

یکی از مهم‌ترین مفاهیم مورد توجه مالک بن‌نبی، اصطلاح «القابلیة للاستعمار» است که روح امت اسلامی را آلوده کرده و توجه و آگاهی نسبت به آن می‌تواند خود، کلید حل مشکل جامعهٔ اسلامی باشد؛ از نگاه وی، حالت استعماری موجود در جوامع اسلامی بیش

۱. دولت موحدون که بر پایهٔ دیدگاه‌های خاص مؤسس آن محمدبن عبدالمؤمن... تومرت، به این نام موسوم شده، در اوایل سده ششم هجری قمری بنیان نهاده شد، و توانست بیش از يك سده با اقتدار بر غرب سرزمین‌های اسلامی حکومت کند. از مهمترین ویژگی‌های این دوره، توسعه عمران و رفاه مادی و خیزش فکری است. دانش‌های گوناگون در پرتو تشویق خلفا، و نیز رقابت علمی شرق و غرب جهان اسلام از يك سو، و بین اندلس و مغرب از سوی دیگر، به سرعت شکوفا شده و زمینه ظهور دانشمندان بزرگی مانند ابن‌عدی، ابن‌رشد و ابن‌میمون را فراهم کرد. اقتصاد نیز به دلیل برقراری امنیت در سراسر قلمرو این حکومت رونق گرفت، و توسعه گسترده عمرانی و صنعتی، رفاه عمومی مردم را در پی داشت (عمر موسی، ۱۳۸۱: ۵۴-۵۲).

از آنکه معلول کنش و گرایش سیاسی حاکمان و سیاستمداران جوامع مسلمان باشد، ریشه در روحیه استعمارپذیری ملت‌های مسلمان دارد؛ چراکه نوع حاکمیت موجود در جوامع اسلامی، پیروی از وضعیت درونی و روحی مسلمانان عصر کنونی است (بن‌نبی، ۲۰۰۰: ۳۳)؛ چنان‌که حتی عوامل خارجی استعمار نیز با تکیه بر همین وضعیت درونی، به اهداف خود نائل شده‌اند و اگر روحیه استعمارپذیری در میان امت مسلمان وجود نداشت، استعمارگران نیز نمی‌توانستند سرنوشت تمدن اسلامی را به دست گیرند (بن‌نبی، ۲۰۰۴: ۹۴؛ ۲۰۰۰: ۱۵۶-۱۵۹)؛ هرچند در بسیاری از موارد، این استعمارگران بوده‌اند که چنین روحیه‌ای را در جوامع مسلمان ایجاد کرده‌اند؛ ولی در هر حال، راه برون‌رفت از این وضعیت نیز تنها نابودی همین روحیه استعمارپذیری است که جوامع موجود اسلامی را دربر گرفته است.

بن‌نبی با اشاره به دو رویکرد تحلیلی در جامعه اسلامی برای ریشه‌یابی مشکل عقب‌ماندگی جوامع مسلمان، توضیح می‌دهد که برخی از تحلیل‌گران بر عامل استعمار متمرکز شده و آن را دارای نقشی مهم در بروز ناهنجاری‌های اجتماعی جهان اسلام دانسته‌اند؛ همچنان‌که برخی دیگر از پژوهشگران نیز توجه خود را به عامل درونی انحطاط جامعه، یعنی قدرت‌ها و حکومت‌های توتالیتر، دیکتاتور و استبدادی معطوف کرده و چنین می‌پندارند که این عامل بیش از هر عامل دیگری می‌تواند زمینه‌ساز انحطاط جامعه باشد. بن‌نبی با اشاره به این رویکردها و تأیید هر دو دسته از این عوامل، چگونگی نگرش به این مسئله را دچار کاستی در بررسی مشکلات موجود در جوامع اسلامی دانسته و معتقد است که برای تحلیل و تبیین دگرگونی‌های اجتماعی، باید به عوامل فرهنگی نیز توجه جدی نمود؛ از این رو چنانچه بخواهیم از نگاه و تبیینی جامع و کامل برخوردار شویم، باید مواردی همچون بی‌توجهی به عقل و اندیشه، فاصله‌گرفتن از حقیقت آموزه‌های اسلام، خودکم‌بینی، خرافه‌گرایی و سبک زندگی را نیز مورد توجه قرار دهیم؛ حتی می‌توان وارد لایه‌های درونی‌تر شده و مشاهده کرد که انحطاط می‌تواند زائیده بحران هویت تک‌تک افراد جامعه بر اثر تغییر سبک زندگی و تعارض آن با باورهای درونی باشد؛ در این نگرش، تبیین انحطاط اساساً

مبتنی بر فهمیدن معنا، انگیزه و باورهایی است که افراد برای رفتارهای خود دارند، و برای کشف آن باید بر اصول و ارزش‌هایی که رفتارها و کنش‌های افراد را هدایت می‌کند متمرکز شد؛ بنابراین، بن‌نبی معتقد است که انحطاط جامعه اسلامی بیش و پیش از آنکه معلول عوامل بیرونی باشد، به عوامل درونی و به‌ویژه عوامل فرهنگی بازمی‌گردد و عوامل بیرونی انحطاط، تنها زمانی مؤثر خواهند بود که افراد جامعه بر اثر ضعف بنیان‌های اعتقادی و اخلاقی، ناتوان شده باشند (بن‌نبی، ۲۰۰۰: ۱۵۶-۱۵۹).

در پرتو این رهیافت، او تلاش می‌کند که جوامع مسلمان را نسبت به ژرفنای نابسامانی موجود آگاه کند. از نظر وی جوامع مسلمان در وضعیت کنونی دچار نوعی بیماری درونی هستند و تا هنگامی که کاملاً به آن پی نبرد، و از انگیزه کافی برای درمان آن برخوردار نگردند، هر اقدامی می‌تواند نوعی فرافکنی به شمار آمده (بن‌نبی، ۱۹۹۱م: ۵۰-۵۲) و برای هرگونه تحول و دگرگونی مثبت و بنیادین در جامعه ناکارآمد باشد. بن‌نبی در این باره می‌گوید: جامعه اسلامی از چند قرن پیش وارد آخرین مراحل تمدن خود شده است و امروزه دوباره در مرحله پیش از تمدن به سر می‌برد. جامعه اسلامی از حدود یک قرن پیش تلاش‌های زیادی را برای جنبش دوباره آغاز کرده است؛ اما در مقایسه با برخی از جوامع معاصر مانند ژاپن که بسیار عقب‌افتاده‌تر از آن بوده‌اند، به کندی پیش می‌رود و به‌نظر می‌رسد پرواز آرام و سنگینی دارد (بن‌نبی، ۱۹۹۹م: ۹۷-۹۸).

۳-۳. دورافتادگی از اصالت و هویت دینی

مالک بن‌نبی را می‌توان در شمار آن گروه از روشنفکران معاصر دانست که در برابر رویکردهای روشنفکران بیگانه با فضای اندیشه‌ورزی در جامعه مسلمان، دین را خاستگاه و سامانه فکری اندیشه‌های اصلاحی خود به شمار آورد، و اصلاح فرهنگی و دگرگونی اجتماعی را در چهارچوب آن بررسی نمود. اهمیت ایده‌پردازی بن‌نبی، رویارویی آن با رویکرد غالب موج روشنفکری است که جهان اسلام را برای چندین دهه دربر گرفت؛ درواقع، نگاه حاکم بر موج روشنفکری که به جوامع اسلامی راه یافت، نگاهی دین‌گریز، استقلالی و متأثر از مبانی شناخت‌شناسانه عصر روشنگری اروپا بود (پارسانیا، ۱۳۹۱: ۵۷-۵۹). پیوند این موج روشنفکری وارداتی با وضعیت تاریخی بیرون از فضای عربی و

اسلامی، بزرگ‌ترین نقطه‌ضعف پیروان این رویکرد بود که آنان را از درک متقابل جامعه باز می‌داشت. در برابر نفوذ این اندیشه بیگانه، غنای فرهنگی دین اسلام و ژرفنای نفوذ آن در جوامع اسلامی به طرح مباحث جدی و عمیقی از سوی روشنفکری دینی انجامید که طرفداران بسیاری را گرد آورد. البته مراد از روشنفکری دینی آن نیست که اندیشمندان از مسائل علمی و فرهنگی نوین جهانی متأثر شده و باورهای دینی را هماهنگ با علم و فرهنگ روز تفسیر نمایند؛ زیرا چنین رویکردی می‌تواند خطری باشد که متوجه مسائل و فرهنگ دینی شده و به تفسیر وارونه آموزه‌های دینی بینجامد؛ بلکه روشن فکر دینی کسی است که در شکل دادن به دیدگاه‌ها و استنباط اندیشه‌های خود و نیز در تعامل با فرهنگ‌های دیگر، دین را تکیه‌گاه خود قرار می‌دهد.

در این رویکرد، دین، خاستگاهی فکری، تشریعی و اخلاقی است که روشنفکر از آن همچون نقطه آغاز بهره می‌برد؛ در درون آن سازمان می‌یابد و چاره کار را در آن می‌جوید؛ با این نگاه می‌توان گفت که فرهنگ می‌تواند در چهارچوب روح حاکم بر آموزه‌های دین شکل گرفته؛ و مقوله‌ای بیگانه با دین و جدا از آن نخواهد بود؛ زیرا دین به نقش عقل توجه بسیار نموده و میراث انسانی را ابطال نمی‌کند؛ بنابراین، فرهنگ مبتنی بر دین می‌تواند همگام با زمان به پیش رود؛ با دانش و معرفت پیوند خورده و بن‌مایه‌های تمدن را فراهم سازد. روشنفکر دینی هم در این چهارچوب، از همراهی با زمان و پیوند با حرکت علم و معرفت باز نمی‌ماند، چنان‌که مالک بن‌نبی در اندیشه‌ورزی خود کوشیده است تا به این چهارچوب وفادار بماند.

مالک بن‌نبی همواره در اندیشه‌ورزی اجتماعی و آسیب‌شناسی‌های خود بر این نکته تأکید می‌کند که تمدن تنها هنگامی سر بر می‌آورد که کنش‌ها و غرایز فردی در چهارچوب نظامی والا و اخلاقی کاملاً مهار شوند؛ به‌همین دلیل، بازخوانی اسلام و بازگشت به آموزه‌های ناب قرآنی از جمله سفارش‌های جدی بن‌نبی است؛ چراکه دین نقشی اثرگذار در شکل‌گیری انرژی روانی فرد و رفتار وی داشته و فعالیت ویژه افراد در متن جامعه و نیز حرکت جامعه در متن تاریخ را جهت‌دهی می‌کند (بن‌نبی، ۲۰۰۲: ۷۴).

او بر این باور است که شکل‌گیری جهان اشیاء که برآیند عینی و مصداق تمدن است از تعامل سه عنصر انسان، خاک و زمان به دست می‌آید؛ اما صرفاً کنار هم قرارگرفتن این عناصر، نمی‌تواند تمدن را به ارمغان آورد؛ بلکه این عناصر نیازمند وجود ترکیب‌کننده‌ای هستند و بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که این ترکیب‌کننده تمدنی، تنها اندیشه دینی خواهد بود (همان: ۵۰)؛ البته عوامل بنیادی و سه‌گانه تمدن که سرمایه اولیه آن است در هر وضعیتی یافت می‌شود؛ ولی مهم آن رشته‌ای است که این عوامل را گرد هم می‌آورد؛ از این رو بنی‌بنی حتی خاستگاه تمدن کنونی غرب را نیز آئین مسیحیت می‌داند (بن‌بنی، ۱۹۹۱م: ۶۱) که اکنون پس از گذشت چند سده، از مبدأ انجیلی خود و مرحله تسلط روح، فاصله گرفته است.

۴. راه برون‌رفت: اصلاح فرهنگی

بن‌بنی تنها راه برون‌رفت از وضعیت کنونی را که با چالش‌های فرهنگی گوناگونی همراه است، در اصلاح فرهنگی می‌جوید و بر عوامل درونی و روحی موجود در جوامع اسلامی تأکید بسیاری دارد. اصلاح و تغییر وضع موجود، همواره راهکاری برای خروج از تنگناهای دشوار تلقی به شمار آمده است.

احساس نیاز به اصلاح درواقع، از درک وجود اختلال یا انحراف ناشی می‌شود؛ برای مثال نیاز به اصلاح اجتماعی، ناشی از درک وجود اختلال یا انحراف در شبکه ارتباطات اجتماعی است؛ از این رو، احساس نیاز به اصلاح فرهنگی نیز از درک بروز اختلال یا انحراف در شبکه تصورات ذهنی موجود در جامعه ناشی می‌شود؛ مردم از راه این شبکه، تأملات و تفسیر خود را از واقعیت، اعمال می‌کنند؛ همین شبکه است که ملاک‌های تشخیص زیبایی و برتری را به مردم معرفی کرده و نیازهای فرهنگی و معنوی آنان را برآورده می‌سازد؛ جامعه از راه این مجموعه از تصورات ذهنی، برداشت کلی از خود را نیز می‌سازد و به کمک تعامل دو سویه با آن، نگاه به خود و جهان را بنیان می‌نهد؛ از این رو فرهنگ و اصلاحات فرهنگی در جامعه، محور اندیشه‌های اصلاحی متفکران اجتماعی است؛ در همین راستا، نوع نگرش افراد در جامعه و اثرات اندیشه از مقوله‌هایی است که در آثار بن‌بنی

به گونه‌ای کاملاً برجسته مورد توجه قرار گرفته و او کوشیده است تا اندیشه را به مسائل فرهنگ و تمدن پیوند زند.

بن‌نبی تمدن را پیشرفت در همه گستره‌های زندگی به‌سوی یک واقعیت برتر دانسته، که دستیابی به آن به میزان انسجام فکری حاکم بر این پیشرفت در طول تاریخ و بهره‌مندی از امکانات متناسب با آن وابسته است (بن‌نبی، ۲۰۰۱: ۶۱). نتیجه مهم بن‌نبی از این تعریف آن است که باتوجه‌به طبیعت جوامع و نیروهای اقتصادی موجود در آن‌ها، و تفاوت روشن میان فرهنگ‌ها و اندیشه‌های خاص، و نیز نقش عامل دین و دیگر عوامل مؤثر، امکان ندارد که لباس معینی به‌عنوان تمدن بریده و دوخته شود و سپس طراح آن بخواهد این لباس واحد را بر اندام هر جامعه و ملتی بپوشاند؛ درواقع تمدن برخوردار از یک چهارچوب معنوی است که زمینه‌های لازم برای مشخص نمودن مأموریت‌های اجتماعی و چیرگی بر آن‌ها را تعریف می‌کند و زمینه‌های مادی تنها در این چهارچوب، امکان وقوع و تحقق می‌یابند (بن‌نبی، ۲۰۰۰: ۴۷؛ ۲۰۰۱: ۶۲)؛ بنابراین، تمدن هر جامعه‌ای، ثمره و نتیجه اندیشه‌ای است که در آن جامعه و متأثر از محیط فرهنگی خاص پدید می‌آید و متمایز از دیگر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها خواهد بود. اگر این مبنا را بپذیریم، دیگر نمی‌توان راه علاج رکود و رخوت و عقب‌ماندگی موجود در جامعه اسلامی را پناه بردن به دامن تمدن غربی دانست.

بنابراین، وضع کنونی بیش از آنکه نیازمند اصلاح سیاسی باشد، به اصلاح فرهنگی نیاز دارد (بن‌نبی، ۲۰۰۴م: ۹۶)؛ یعنی محتاج رهایی نفس از این ذلت درونی و روحیه استعمارپذیری است؛ این خود، برآیند تحولات درونی است که انسان‌ها برای حفظ کرامت انسانی خویش، به وظایف اجتماعی خود قیام کرده، و از لاک منیت، فردگرایی و خودپرستی بیرون روند؛ بدین‌ترتیب، می‌توان پذیرفت که استعمارپذیری ما به این علت است که در انجام وظایف اجتماعی خود کوتاهی می‌کنیم (بن‌نبی، ۲۰۰۰: ۳۴) و هنوز از «فرد» به «شخص» تبدیل نشده‌ایم.

این قیام برای انجام وظایف اجتماعی یا همان اصلاح فرهنگی مورد نظر مالک بن‌نبی، یک فرایند است که از ایده بازگشت به اسلام آغاز گردیده و تا خیزش تمدنی ادامه می‌یابد.

۴-۱. بازگشت به اسلام

شناخت آگاهانه و یا حتی ارتكازی رابطه طولی میان لایه‌های شکل‌دهنده تمدن، و تکیه بر نقش بی‌بدیل آموزه‌های وحیانی برای شتاب بخشیدن به روند تمدن‌سازی در جامعه انسانی، انگیزه کافی و اعتمادبه‌نفس لازم را به مسلمانان می‌دهد تا برای برپایی دوباره تمدن اسلامی بکوشند؛ زیرا رصد تحولات جاری در جوامع بشری، حاکی از آن است که جهان امروز در پی سرخوردگی‌های ناشی از کاستی‌های تمدن موجود، از آمادگی مناسبی برای سربرآوردن تمدنی نوین برخوردار گردیده است. نمایان شدن نشانه‌های ضعف و ناکارآمدی تمدن موجود در پاسخ‌گویی به نیازهای چندبعدی انسان، بی‌تردید گویای آغاز فرود و افول تمدن سکولار غربی است (بن نبی، ۲۰۰۴م: ۱۳۸ و ۱۶۹)؛ بدین ترتیب، جامعه انسانی در این عصر، بار دیگر به یک مرحله حساس تاریخی نزدیک شده و خواهان دگرگونی بنیادینی است. ناکارآمدی و ناسازگاری تمدن غربی همان نقطه عطفی است که نخبگان و اندیشمندان جهان اسلام را به توجه دگرباره به سوی آموزه‌های وحیانی اسلام رهنمون شده است.

در این پیوند، ایده «بازگشت به اسلام» و التزام به آموزه‌های پیشرفته آن، رویکردی راهبردی به‌شمار می‌رود که امروزه در جوامع مختلف اسلامی با گرایش‌های گوناگون مذهبی، راه‌حلی برای برون‌رفت از وضعیت موجود و بازگشت جامعه اسلامی به قله مجد و عظمت تمدنی به‌شمار آمده و از پذیرش روزافزونی برخوردار گردیده است.

بازگشت به اسلام با توجه به هویت اسلامی جوامع هدف، درواقع، تعبیر دیگری از آرمان «بازگشت به خویش» به‌شمار می‌رود؛ زیرا در جامعه‌ای که فرهنگ آن برآمده از آموزه‌های اسلامی باشد یک مسلمان، از بازگشت به خویش، بازگشت به فرهنگ خودی و خویشتن اسلامی را می‌فهمد. اکنون این راهبرد با خوانش‌ها و برداشت‌های گوناگون، مهم‌ترین رویکرد جوامع مسلمان برای اقدام و عمل به‌شمار می‌رود.

بن‌نبی پس از مطالعات گوناگون درباره تاریخ انسان و فلسفه آن و به‌طور مشخص، تاریخ تمدن اسلامی به این نتیجه می‌رسد که روند امت‌ها و جوامع، روندی چرخشی

است؛ چنان‌که کمتر تمدنی را می‌توان یافت که از این چرخه بیرون باشد؛ این، قانونی کاملاً طبیعی است؛ چرا که تابع همان قانون‌هایی است که بر دیگر آفریدگان خداوند در این هستی حاکم‌اند؛ روز با طلوع خورشید آغاز می‌شود و تا هنگام زوال ادامه می‌یابد و پس از آن غروب فرا می‌رسد تا تاریکی را بر هستی غلبه دهد (بن نبی، ۲۰۰۰: ۱۹-۲۰)؛ البته، این بدان معنا نیست که تاریخ، هدایای خود را برای همه به طور یکسان توزیع می‌کند؛ همچون خورشید که نور خود را بر همه می‌تاباند.

از نگاه وی تاریخ مجموعه‌ای از سنت‌ها و قوانین الهی است که بر هدایت افراد و جوامع حاکم هستند. کسی که می‌خواهد پیشروی تمدنی و خیزش تمدنی را در دست داشته باشد باید این سنت‌ها و قوانین را به‌طور کامل دریافته و برپایه آن‌ها حرکت کند؛ ولی کسانی که به این قوانین و سنت‌ها احترام نمی‌گذارند و یا آن‌ها را به‌خوبی نمی‌فهمند، حرکتی نامنظم و آشفته خواهند داشت که هدف و یا ضابطه‌ای بر آن حاکم نیست؛ آنان در نتیجه با سنت‌های هدایتگر برخورد خواهند نمود و وارد دوره رخوت و تبلی می‌شوند:

تاریخ عادت دارد به امت‌هایی که در خواب فرو رفته‌اند، توجهی نکند و آن‌ها را در رویاهای خودشان که گاه باعث طرب و گاه باعث زجر و سختی می‌شود رها نماید؛ این امت‌ها به این دلیل در طرب به‌سر می‌برند که قهرمانان خود را در رویا می‌بینند که رسالت خود را انجام داده‌اند و ازسوی دیگر، هنگامی که خود را در سلطه جباران و ستمگران می‌یابند، دچار زجر و رنجش می‌شوند (همان: ۴۹).

مسلمانان برای رهایی از رکودی که دچار شده‌اند، باید به حقیقت قرآن و آموزه‌های اصیل اسلامی باز گردند؛ آن‌چنان‌که گویی آیات آن از نو بر ایشان فرو فرستاده شده است (بن نبی، ۲۰۰۲: ۱۰۶)؛ همچنین باید سنت‌های ثابت الهی را که بر افراد و گروه‌ها حاکم‌اند، دریابند؛ زیرا تنها با این روش می‌توانند به جای وضعیت کنونی خود که حرکتی کور و بی‌هدف داشته و برپایه تمایلات فردی و گرایش‌های شخصی صورت می‌گیرد، حرکت خود را در تاریخ، به حرکتی ثابت و هدفمند تبدیل نمایند:

اگر ما بتوانیم در چرخه تاریخ جایگاه خود را پیدا کنیم، به راحتی می‌توانیم عوامل خیزش و حرکت و یا سقوط خود را بشناسیم. شاید بزرگترین عامل دوری ما از مسیر

تاریخ این است که ما نقطه آغاز تاریخ خود را نمی‌دانیم؛ شاید بزرگ‌ترین اشتباه رهبران این است که این نکته اجتماعی را مدنظر قرار نمی‌دهند؛ به‌همین دلیل، فاجعه رخ می‌دهد و قطار ما از ریل خارج شده و حرکتی بی‌هدف را ادامه می‌دهد (بن نبی، ۲۰۰۰: ۲۰).

۲-۴. خیزش تمدنی

بن نبی در آثار گوناگون خود بر این باور راسخ تأکید دارد که هیچ ملتی نمی‌تواند مشکل خود را دریافته یا حل نماید، مگر اینکه اندیشه خود را به رویدادهای انسانی ارتقا داده و عوامل تمدن‌ساز و یا ویرانگر تمدن را به طور ژرف دریابد (بن نبی، ۱۹۹۱: ۵۴)؛ براین پایه هر ابزار فرهنگی که جامعه برای اعضای خود فراهم می‌سازد، شکل‌های گوناگون از کمکی است که یک جامعه متمدن می‌تواند و می‌خواهد آن را برای اعضای خود فراهم کند. از اینجا می‌توان دریافت که مفهوم تمدن از نگاه بن نبی با حرکت جامعه و کارآمدی اعضای آن، چه در طی مراحل رشد، ترقی و شکوفایی و چه در مسیر انحطاط، تنزل و عقب‌ماندگی، پیوندی تنگاتنگ و نزدیک دارد؛ بنابراین، کسی که می‌خواهد جوامع را به‌طور آگاهانه، فراگیر و جامع مورد مطالعه قرار دهد، باید ژرف‌اندیش و تمدن‌شناس باشد؛ چراکه حرکت جوامع متمدن، پدیده‌ای همچون دیگر پدیده‌های اجتماعی، متأثر از سنت‌ها و قوانین اجتماعی و تاریخی ثابتی است که ناگزیر باید بر آن‌ها احاطه کامل داشت و کسی که می‌خواهد عظمت تمدنی امت را زنده کرده و به شکوفایی مطلوبی دست یابد، باید عمق آن‌ها را به‌خوبی درک نماید (بن نبی، ۲۰۰۰: ۴۸-۴۹).

بن نبی در بیشتر نوشته‌های خود به ضرورت نوآوری در جایگزین‌های فکری و شیوه‌های علمی مستقل و متناسب با محیط اسلامی، به جای واردساختن الگوهای غربی آن‌ها، تأکید می‌کند؛ همچنان که استقلال فکری در مطالعه مشکلات تمدنی و اجتماعی را نیز ضروری می‌داند (بن نبی، ۱۹۹۱: ۴۰-۴۵)؛ زیرا همچون دیگر پژوهشگران عرصه تمدن، معتقد است که ویژگی‌های بسیاری هستند که یک تمدن را از دیگر تمدن‌ها متمایز می‌کنند (بن نبی، ۲۰۰۰: ۴۳). و از آنجاکه تمدن دستاوردی است که نمی‌توان آن را وارد نمود یا

خریداری کرد، مالک بن نبی همه اهتمام خود را برای تحریک فرد مسلمان به سوی کارامدی و تولید به کار می گیرد. چنین انسانی از نگاه او جوهره تمدن و ستون اصلی آن به شمار می رود؛ چراکه معیار کلی در فرایند تمدن این است که «تمدن، تولید کننده دستاوردهای خود است و این گونه نیست که دستاوردها، تمدن ساز باشند» (بن نبی، ۱۹۹۱: ۴۵).

فرایند واردات کالا و دستاوردها از غرب و بسنده کردن به آن ها برای پیشرفت، بیشتر شبیه به رفتار کسی است که تلاش می کند تا به جای درمان علل اصلی و ریشه های درونی بیماری، علائم ظاهری آن را درمان کند؛ به طوری که به نظر می رسد بیماری از بین رفته است، ولی درحقیقت سلامت بیمار را همچنان تهدید کرده و باعث فرسایش توان وی می شود (بن نبی، ۲۰۰۰: ۴۱)؛ از این رو، ما باید عقب ماندگی خود را درمان کنیم؛ ولی نه از راه واردات؛ و تا زمانی که جامعه اسلامی نتواند جایگزین های فکری و روشمند مناسب با واقعیت های خود و باورهای خویش را بیابد، همچنان دچار عقب ماندگی و وابستگی خواهد بود و هرگز نمی تواند اندیشه های خود را به استقلال و آزادی فراگیر ارتقا دهد. این چیزی است که از نگاه بن نبی برای حال و آینده مسلمانان خطرناک است.

پیشنهاد بن نبی برای برون رفت از این مشکل، و برای آنکه افراد در جامعه اسلامی به اشخاص تبدیل شوند و به وظایف اجتماعی خود قیام نموده و بتوانند در تغییرات و تحولات اجتماعی خود اثرگذار باشند، آن است که در سه حوزه فرهنگ، کار و سرمایه توجیه شوند (همان: ۸۳). او در این زمینه، به رابطه میان حق و تکلیف، به عنوان بنیان دگرگونی ها و پیشرفت های اجتماعی توجه کرده و با اشاره به فرهنگ موجود در جوامع عربی می گوید در این جوامع، یک فرد ابتدا حقوق خود را مطالبه می کند و بعد به سراغ انجام تکلیف می رود؛ درحالی که از نگاه منطقی افراد باید ابتدا وظایف خود را انجام دهند و سپس حقوق خود را مطالبه نمایند (بن نبی، ۲۰۰۱: ۸۹).

وی در همین راستا، تأکید می کند که باید مفهوم «سرمایه گذاری، نتیجه کار» را جایگزین مفهوم «کار، نتیجه سرمایه گذاری» نماییم؛ از ویژگی های معادله نخست آن است که با رویکرد اجتماعی ویژه خود، مشوق اصل خودکفایی بوده و نوعی سرمایه گذاری

اجتماعی تلقی می‌گردد. بن‌نبی همچنین پس از آنکه ۷۷ کشور در حال توسعه در سال ۱۹۶۷ میلادی طی بیانیه‌ای انتظارات خود را از جوامع توسعه‌یافته فهرست کرده بودند، در مقاله‌ای انتقادی نوشت این کنفرانس باید بر تعهدات هریک از اعضا متمرکز می‌شد، نه بر مطالبات از مخاطبان نامرئی که توجهی به انتظارات آنان ندارند؛ همچنان که «مذاکرات به جای آنکه در جهت یادآوری تکالیف جهان سوم در برابر خود باشد، به بحث درباره حقوق جهان سوم فرو غلتید» (بن‌نبی، ۱۹۷۸: ۱۴۸).

۵. ارزیابی و جمع‌بندی

الف) در وضعیت کنونی که چهار دهه از مرگ بن‌نبی می‌گذرد، چنانچه بخواهیم بار دیگر مشکلات مهم و چالش‌های بنیادین جهان اسلام را به مثابه یک کل - نه به صورت منطقه‌ای و محدود - مورد توجه قرار دهیم، به همان مسائلی خواهیم رسید که او بر آن متمرکز شده بود: ضعف بیداری و آگاهی، استعمارپذیری درونی، دنباله‌روی و استقلال نداشتن، تزلزل در اندیشه و گسست روابط اجتماعی، که در عنوان کلان «چالش‌های فرهنگی» خلاصه می‌شود و در سایه همین چالش اساسی است که تمدن جامعه مسلمان دچار ضعف و کاستی گردیده است.

بن‌نبی با تیزبینی خاص خود این مشکل را شناسایی کرده و در همه آثار و کتاب‌های خود بر آن تأکید نموده است؛ وی تصریح می‌کند که: «مشکل اساسی هر جامعه‌ای، تمدن آن است و برای هیچ مردمی امکان حل مشکلات‌شان بدون اندیشه‌ورزی درباره عوامل فراز و فرود تمدن وجود ندارد» (بن‌نبی، ۲۰۰۰: ۱۹).

دغدغه اجتماعی و تأملات بن‌نبی اگرچه از توجه خاص او به دگرگونی‌های جامعه الجزایر و غرب جهان اسلام آغاز شد، اما رفته‌رفته ایده‌ها و آفاق اندیشه او به سطحی گسترده ارتقا یافت، و در چاره‌جویی‌های خود به همه سرزمین‌های اسلامی توجه نمود؛ این نقطه قوتی بود که موجب گردید تا ایده‌ها و اندیشه‌ورزی بن‌نبی در زمینه تمدن اسلامی، به سطح یک نظریه تمدنی نزدیک گردد.

هرچند به سختی می‌توان رویکرد موجود در ایده‌های او را یک نظریه کامل تلقی کرد،

ولی شاید او خود نیز در تدوین آثار خویش در پی ارائه آموزه‌ای علمی نبوده است؛ و بیشتر کوشیده تا به سهم خود، گره‌ای از مشکلات جامعه مسلمان بگشاید؛ هم‌چنان‌که تحصیلات آکادمیک او نیز در رشته مهندسی برق، نمی‌توانست کمک شایانی برای پرورش ایده‌های اجتماعی‌اش باشد؛ هرچند تحصیل در فرانسه، که مهد شکل‌گیری دانش جامعه‌شناسی بود، شاید به او کمک کرده است تا اجتماعی‌تر بیندیشد؛ البته تطبیق ایده‌های اجتماعی او با آموزه‌های دینی اسلام نیز تنها در سایه مطالعات و بررسی‌های شخصی وی صورت گرفته، و در این زمینه مطالعات و تحصیلات رسمی نداشته است.

بدین ترتیب، می‌توان تأملات و اندیشه‌ورزی بن‌نبی درباره تمدن اسلامی و اصلاح فرهنگی را به دور از حساسیت‌های قومیتی و تعصبات مذهبی، نوعی چاره‌جویی فراگیر برای تمام جهان اسلام، از طنجه در غرب تا جاکارتا در شرق جهان اسلام دانست (بن‌نبی، ۱۹۶۰: ۷۰-۷۱؛ ۱۹۸۱: ۲۲۶).

این امتیاز بزرگی برای بن‌نبی در برابر اندیشمندانی است که در بیان دیدگاه‌های خویش همواره متأثر از آموزه‌های مذهبی، نگاهی محدود و مقید داشته، و جهان اسلام را به مثابه یک کل مورد توجه قرار نمی‌دهند؛ درحالی‌که نگاه طایفه‌ای و منطقه‌ای را باید یکی از مشکلات اساسی فرهنگی در برابر شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی و وحدت جهان اسلام به‌شمار آورد، و همین نگاه، خود می‌تواند ابزاری برای دشمنان برای جدایی و چنددستگی جهان اسلام باشد.

ب) ازجمله ویژگی‌های اندیشه بن‌نبی، روح تلاش‌گری و کنش‌گری است که در آن موج می‌زند؛ او در جای‌جای آثار گوناگون خود، جوامع اسلامی را به تلاش و حرکت و خلاقیت فرا می‌خواند و از رخوت و جمود و خمودی که بر جهان اسلام حاکم است گلایه می‌کند: فرهنگ اسلامی امروزه باید در میدان‌های متعددی به مبارزه برخیزد و منطق فعالیت و تلاش را سرلوحه خود قرار دهد؛ زیرا اندیشه اسلامی در برابر اندیشه‌های فعال و ویژه‌ای در جوامع پیشرفته قرن بیستم قرار دارد، و باید جایگاه خود را در میان افکار تاریخ‌ساز بازیابد (بن‌نبی، ۱۹۹۹: ۱۴۳)؛

ما مسلمانان در زندگی امروزی خود شدیداً گرفتار انفعال و عدم فاعلیت در امور خود

هستیم، و بخش زیادی از رفتار ما را پرداختن به امور عبث و بیهوده تشکیل می‌دهد (بن‌نبی، ۲۰۰۳: ۱۷).

بن‌نبی با توصیه مسلمانان به بازخوانی دین و بازگشت به آموزه‌های وحیانی و نیز بازسازی وضعیت روحی و درونی خود، آنان را به اصلاح وضع موجود ترغیب کرده و روزه‌های امید و سازندگی را نشان می‌دهد، این در حالی است که هم‌زمان با بن‌نبی، اندیشمندان مسلمان و مصلحان اجتماعی دیگری در جوامع مسلمان، بنیان‌گذار اندیشه‌هایی بودند که وجه سلبی و ویران‌گری آن بیشتر بوده و یا دست‌کم دیگران از این اندیشه‌ها برای ویران‌گری بهره‌جسته (مودودی، ۱۹۷۱؛ سیدقطب، ۱۹۷۹) و جوامع مسلمان را به دلیل دورافتادن از آموزه‌های اسلامی، کافر می‌پندارند؛ ولی بن‌نبی با آنکه علت عقب‌ماندگی مسلمانان را فاصله گرفتن از حقایق اسلام ناب می‌داند در عین حال، آنان را از جرگه مسلمانی خارج نمی‌کند، بلکه در پی راه‌حلی اصلاحی می‌گردد.

ج) رویکرد اصلاحی و رهیافت مالک بن‌نبی بیشتر نخبه‌گرا بوده و خدا را در سطوح گوناگون اجتماعی نشان نمی‌دهد؛ به همین دلیل دیدگاه‌های او در سطح محافل و مراکز علمی باقی مانده و در میان طبقات اجتماعی از توجه کافی برخوردار نشده است؛ افزون بر این او با آنکه پس از استقلال الجزایر از جایگاه و موقعیت اجرایی بسیار مناسبی برخوردار گردید، هیچ‌گاه در صدد بر نیامد تا رهاورد اندیشه‌ورزی و تأملات خود را از جایگاه و پایگاه حاکمیتی به مرحله اجرا درآورد؛ او بیشتر ترجیح می‌داد تا از راه خطابه یا تألیف کتاب و مقاله، اندیشه‌های خود را ارائه کند؛ همین موجب گردید که اندیشه بن‌نبی به‌رغم بهره‌مندی از انسجام و توانمندی علمی لازم، به لحاظ کارآمدی اجتماعی با تردیدهای جدی روبه‌رو گردد. شایان توجه اینکه در نیم قرن گذشته، این اندیشه سیدقطب بوده است که از اقبال بیشتری در جهان عرب برخوردار گردید و متأسفانه رویکردهای افراطی را در پی داشت؛ حال آنکه چنانچه اندیشه بن‌نبی از جایگاه شایسته خود بهره‌مند می‌شد و پیشنهادهای او در کنفرانس باندونگ اندونزی در سال ۱۹۵۵ میلادی (بن‌نبی، ۱۹۸۱: ۱۲۹ - ۱۷۴ و ۲۲۵ - ۲۴۹) - که رهاورد تأملات و اندیشه‌های وی بود - توجه جهان اسلام را برمی‌انگیخت، امروزه جهان اسلام وضعیت کاملاً متفاوتی داشت.

فعال شدن یک گفتمان نوظهور در سطح جامعه، یک دگرگونی اجتماعی گسترده است که می‌تواند روی دیگر آن، بحران اجتماعی باشد؛ در این مرحله بایسته است که بی‌درنگ کارایی آرمان‌های آن گفتمان در سطح جامعه و به‌صورت عملی به نمایش درآید، که البته درباره اندیشه‌های بن‌بی این انتظار برآورده نشد و گفتمان‌های رقیب بر آن برتری یافت. درواقع افکار بن‌بی در زمان خود وی به‌خوبی شنیده نشد؛ ولی با تجربه تلخی که بخش بزرگی از جهان اسلام از رویکردهای افراطی داشته اکنون شایسته است که بار دیگر اندیشه‌های اصلاحی بن‌بی با دقت و علاقه بیشتری بازخوانی شود.

کتابنامه

قرآن کریم.

- آشوری، داریوش (۱۳۸۱). تعریف‌ها و مفهومی فرهنگ، تهران، آگه.
- بن‌بی، مالک (۱۹۶۰م). فکرة کمونیلت اسلامی، دمشق، دار الفکر.
- _____ (۱۹۷۸م). بین الرشاد و التیه، دمشق، دار الفکر.
- _____ (۱۹۸۱م). فکرة الإفريقية الآسيوية في ضوء مؤتمر باندونك، دمشق، دارالفکر.
- _____ (۱۹۹۱م). القضايا الكبرى، دمشق، دارالفکر.
- _____ (۱۹۹۳م). مذكرات شاهد للقرن، دمشق، دار الفکر.
- _____ (۱۹۹۹م). مشكلة الافكار في العالم الاسلامي، دمشق، دار الفکر.
- _____ (۲۰۰۰م). شروط النهضة، دمشق، دار الفکر.
- _____ (۲۰۰۱م). المسلم في عالم الاقتصاد، دمشق، دار الفکر.
- _____ (۲۰۰۲م). ميلاد مجتمع، دمشق، دار الفکر.
- _____ (۲۰۰۳م). مشكلة الثقافة، دمشق، دار الفکر.
- _____ (۲۰۰۴م). وجهة العالم الاسلامي، دمشق، دار الفکر.
- پارسا، حمید (۱۳۹۱). انواع و ادوار روشنفکری، قم، کتاب فردا.
- پهلوان، چنگیز (۱۳۸۲). فرهنگ‌شناسی، گفتارهایی در زمینه فرهنگ و تمدن، تهران، قطره.
- جدعان، فهمی (۱۹۸۸م). أسس التقدم عند مفكری الإسلام في العالم العربي الحديث، عمان، دار الشروق.
- حلبی، علی‌اصغر (۱۳۸۲). تاریخ تمدن در اسلام، تهران، اساطیر.
- حنفی، حسن (۱۹۹۸م). هموم الفكر و الوطن: التراث و العصر و الحداثة، قاهره، دار قباء للطباعة و النشر.

ساروخانی، باقر (۱۳۸۰). درآمدی بر دائرةالمعارف علوم اجتماعی، تهران، کیهان.
سحمرانی، اسعد (۱۳۶۹). مالک بن نبی اندیشمند مصلح، ترجمه صادق آئینه‌وند، تهران، دفتر
نشر فرهنگ اسلامی.

سیدقطب (۱۹۷۹م). معالم فی الطريق، بیروت، دارالشروق.
شایان‌مهر، علیرضا (۱۳۷۷). دائرةالمعارف تطبیقی علوم اجتماعی، تهران، کیهان.
عمرموسی، عزالدین (۱۳۸۱). دولت موحدون در غرب جهان اسلام، ترجمه صادق خورش، قم،
پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

فاضل قانع، حمید (۱۳۹۴). ظرفیت‌های تمدنی اسلام، قم، مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر
المصطفی .

گولد، جولیس؛ کولب، ویلیام (۱۳۸۴). فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه م. جواد زاهدی، تهران،
مازیار.

گیدنز، آنتونی (۱۳۸۱). جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نی.
مودودی، ابوالاعلی (۱۹۷۱م). المصطلحات الأربعة فی القرآن، ترجمه عربی: محمد کاظم
سباق، کویت، دارالقلم.

میلاد، زکی (۲۰۰۷م). الإسلام و الإصلاح الثقافی، قطیف، دار أطياف.